

<https://www.pecritiue.com>

# نقد گرامشی بر «ماتریالیسم تاریخی» بوخارین

نقد اقتصاد سیاسی  
دی ماه ۱۴۰۲

یوجین لانکاریک



ترجمه‌ی فرزاد فرهمند



**اشاره‌ی مترجم:** این مقاله نقد آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) بر کتاب «نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی: درس‌نامه‌ی عمومی جامعه‌شناسی مارکسیستی» اثر نیکلای بوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸) را بررسی می‌کند. کتاب بوخارین به فارسی ترجمه نشده است، ولی از نقد گرامشی دو ترجمه به فارسی موجود است:

۱. گرامشی، آنتونیو، فلسفه‌ی پراکسیس، ترجمه‌ی نرگس علی محمدی، انتشارات مانیا هنر، چاپ اول، ۱۴۰۰، صص ۱۵۱-۲۲۴.
۲. گرامشی، آنتونیو، یادداشت‌های زندان: ملاحظات و تذکرات انتقادی درباره «کتاب آموزشی عامه فهم جامعه‌شناسی» بوخارین، ترجمه‌ی مهران زنگنه، نشر اینترنتی.

یکی از فرصت‌هایی که آنتونیو گرامشی برای تعریف مفهوم مارکسیسم به‌عنوان «فلسفه‌ی پراکسیس» از آن استفاده کرد، مرور کتاب «ماتریالیسم تاریخی: نظام جامعه‌شناسی» نوشته نیکلای بوخارین رهبر شوروی بود.<sup>۱</sup> در زمانی که بوخارین دیگر از اوج به حضيض افتاده بود، در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۳۳ گرامشی این نقد را نوشت، کتاب بوخارین در اتحاد جماهیر شوروی و جنبش جهانی کمونیستی بسیار تأثیرگذار بود. همان‌طور که دیوید هافمن می‌نویسد، بوخارین «یک نسل کامل از کادرهای حزب بلشویک را با مبانی فلسفی و اقتصادی انقلاب پرولتری آشنا کرد... و به گسترش دکترین ماتریالیسم تاریخی در سراسر جهان کمک کرد».<sup>۲</sup> با این حال گرامشی درمی‌یابد که کتاب ماتریالیسم تاریخی نمی‌تواند به‌عنوان یک معرفی عملی برای مارکسیسم کارساز

---

<sup>۱</sup> نیکلای بوخارین، Teoriia istoricheskogo materializma: populîârnil uchebnik Marksistkoï sotîologgii، مسکو، ۱۹۲۱؛ ترجمه‌ی انگلیسی، ماتریالیسم تاریخی: یک نظام جامعه‌شناسی، نیویورک، ناشران بین‌المللی، ۱۹۲۵. (تجدید چاپ ۲۰۱۴، انتشارات مارتینو، ایستفورد، کان).

<sup>۲</sup> دیوید هافمن، «نظریه‌ی تعادل بوخارین»، تلوس، زمستان ۱۹۷۲، ص. ۱۲۶

باشد، زیرا به‌طور ناموجهی تلاش می‌کند تا جامعه‌شناسی پوزیتیویستی را با اندیشه‌ی مارکس آشتی دهد.<sup>۳</sup>

بوخارین برای توجیه به‌روزرسانی آن با تفکر بورژوازی زمان خود از شعار «عجیب است اگر تئوری مارکسیستی همیشه ثابت بماند» استفاده کرد.<sup>۴</sup> گرامشی، در مقابل، معتقد بود که مارکسیسم «منحصربه‌فرد است» (PN, 462). او آن را به‌عنوان یک مجموعه‌ی فکری مستقل، متمایز و ذاتاً سیاسی می‌دید:

«یک نظریه‌ی درست تا جایی "انقلابی" است که عنصر گسست و تمایز آگاهانه‌ی دو اردوگاه و قله‌ای غیرقابل دسترس برای اردوگاه دشمن است. گفتن این‌که فلسفه‌ی پراکسیس یک ساختار فکری کاملاً خودآیین و مستقل و در تضاد با تمام فلسفه‌ها و ادیان سنتی نیست، در واقع به این معناست که فلسفه‌ی پراکسیس پیوند خود را با دنیای قدیم قطع نکرده است. فلسفه‌ی پراکسیس به پشتوانه‌ی منابع بیگانه نیاز ندارد. (PN, 462)»

این درک در نقد کتاب بوخارین آشکار می‌شود.

با این حال، به‌رغم این که بینش درک پراکسیس - محور گرامشی از مارکس او را قادر به بررسی آثار بوخارین می‌کند، نقد او ناقص است. گرامشی هسته‌ی نظری «ماتریالیسم تاریخی» یعنی جایگزینی دیالکتیک مارکس با نظریه‌ی تعادل را تحلیل نمی‌کند. در نتیجه، انتقادات او اغلب بلاغی است و بر نقص‌های تصادفی بیش از حد

<sup>۳</sup> آنتونیو گرامشی، *Quaderni del Carcere*، جلد II, *Quaderni 6-11*, Valentino Gerratana, ed., Turin, Einaudi, 1975, pp. 1396-1450.

ترجمه‌ی انگلیسی کونتین هور و جفری نوول اسمیت، منتخبی از دفترهای زندان آنتونیو گرامشی، لندن، لارنس و ویشارت، ۱۹۷۱، ص ۴۱۹-۷۲. ترجمه‌ی انگلیسی تمام مطالب گرامشی در مورد کتاب بوخارین را ارائه می‌دهد، اما به ترتیبی اصلاح شده. از این پس، قطعات جداگانه از دفترها شماره‌ی صفحه‌ی نسخه انگلیسی در داخل پرانتز، با حروف اول PN، به‌عنوان مثال، ذکر می‌شود (PN, 419).

<sup>۴</sup> این بیانیه‌ی بوخارین سرلوحه‌ی کتاب استفان کوهن است، «نظریه‌ی مارکسیستی و سیاست بلشویکی: درباره‌ی ماتریالیسم تاریخی بوخارین»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، جلد. ۸۵، شماره ۱، مارس ۱۹۷۰، صفحات ۴۰ - ۶۰. به ویژه رجوع کنید به ص. ۵۵ ff. این مقاله

تأکید می‌کند. برای نشان دادن این موضوع، ابتدا بوخارین و کتابش ماتریالیسم تاریخی را معرفی می‌کنیم. سپس نقد گرامشی را مرور می‌کنیم و نشان می‌دهیم که در کجا بوخارین را به‌طور مؤثر خطاب می‌کند و در کجا چنین نمی‌کند. ما با برخی ایده‌های لزوماً نظرورزانة نتیجه می‌گیریم که چرا گرامشی هسته‌ی اصلی کتاب بوخارین را هدف قرار نداده است.<sup>۵</sup>

## ۱. بوخارین و ماتریالیسم تاریخی

نیکلای بوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸) یکی از رهبران اصلی بلشویک بود. او در جریان انقلاب اکتبر فعالیت‌های حزبی را در مسکو رهبری کرد و عضو دفتر سیاسی، سردبیر روزنامه‌ی پروادا و رئیس انترناسیونال کمونیستی بود.<sup>۶</sup> در حالی که بوخارین به‌عنوان نظریه‌پرداز شناخته می‌شد، لنین هشدار داد: «دیدگاه‌های نظری او را فقط با احتیاط بسیار می‌توان به‌عنوان کاملاً مارکسیستی طبقه‌بندی کرد، زیرا چیزی مدرسی در مورد او وجود دارد (او هرگز در مورد دیالکتیک مطالعه نکرده و فکر می‌کنم هرگز آن را کاملاً درک نکرده است).»<sup>۷</sup>

بوخارین از احیای محدود اقتصاد بازار در سیاست اقتصادی جدید (نپ) در مقابل درخواست تروتسکی برای صنعتی‌شدن سریع‌تر و حمایت تهاجمی از انقلاب در خارج

<sup>۵</sup> جورج لوکاچ کمونیست مجارستانی کتاب بوخارین را در Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung, Vol. 11, 1925, ص ۲۱۶-۲۲۴؛ ترجمه‌ای فرانسوی با عنوان «نقد مانوئل جامعه‌شناسی بوخارین»، L'Homme et la Société، شماره ۲، اکتبر-دسامبر ۱۹۶۶، صفحات ۱۷۵-۸۱ منتشر شد. ترجمه‌ی جدید فرانسوی توسط Jean-Pierre Morbois از <http://lafauteadiderot.net> قابل دسترسی است. به‌طور خلاصه، نقد لوکاچ بر پوزیتیویسم و جبر فناوریانه بوخارین متمرکز است که لوکاچ معتقد است که منعکس‌کننده‌ی تمایز ناکافی شدید بین ماتریالیسم تاریخی و فلسفه‌ی ماتریالیستی غیرمارکسی است. نقد لوکاچ که بسیار کوتاه‌تر از برخورد گرامشی است، استدلال تعادل را به تفصیل در نظر نمی‌گیرد.

<sup>۶</sup> هافمن، نقل از ص ۱۲۶-۲۷.

<sup>۷</sup> لنین، «وصیت‌نامه، ۱۹۲۲»، بازیابی‌شده از مأخذ تاریخ مدرن

<http://legacy.fordham.edu/halsall/mod/lenin-testament.asp>

از اتحاد جماهیر شوروی حمایت کرد.<sup>۸</sup> اما در سال ۱۹۲۹ پس از آن که استالین برنامه‌ی صنعتی شدن سریع‌تر و جمعی کردن اجباری کشاورزی را اتخاذ کرد، بوخارین از قدرت ساقط شد.<sup>۹</sup> بوخارین در سال ۱۹۳۷ به‌عنوان بخشی از «بلوک راست‌گرایان و تروتسکیست‌ها»ی ضد شوروی به توطئه با کشورهای دشمن علیه اتحاد جماهیر شوروی و جنایات دیگر متهم و دستگیر شد. او بیش از یک سال در زندان بود و مجموعه نوشته‌هایی قابل‌مقایسه با نوشته‌های گرامشی از نظر گستره و عمق از خود به یادگار گذاشت.<sup>۱۰</sup> بوخارین در مارس ۱۹۳۸ اعدام شد.<sup>۱۱</sup>

<sup>۸</sup> گرامشی مکرراً تروتسکی را به خاطر چنین دیدگاه‌هایی در دفترهای زندان مورد انتقاد قرار می‌دهد (مثلاً رجوع کنید به PN, 236 ff).

<sup>۹</sup> رجوع کنید به مارتین مالیا، تراژدی شوروی: تاریخچه‌ی سوسیالیسم در روسیه، ۱۹۱۷-۱۹۹۱، نیویورک، مطبوعات آزاد، ۱۹۹۴، صفحات ۱۶۱-۷۵.

<sup>۱۰</sup> یوخن هلبک، «با هگل به سوی نجات: محاکمه‌ی دیگر بوخارین»، نمایندگی‌ها، شماره ۱۰۷، تابستان ۲۰۰۹، به‌ویژه، صفحات ۵۷ - ۶۳. محاکمه و اعدام بوخارین، از جمله، توسط موریس مرلوپونتی (در داستان) آرتور کوستلر (ظلمت در نیمروز) توصیف شد، tr، لندن، ۱۹۴۰). همانطور که هلبک اشاره می‌کند، «هیچ قسمت دیگری از پاکسازی‌های بزرگ دهه ۱۹۳۰ چنین توجهی را از سوی هم‌عصران و نسل‌های بعدی مورخان و فیلسوفان به خود جلب نکرده است» (نقل از منبع ص ۵۶) هلبک در صص ۷۵-۸۰ به بحث در مورد عمده‌ترین اثر فلسفی زندان بوخارین، نقش‌های فلسفی می‌پردازد. منتخبی از نوشته‌های زندان بوخارین به زبان انگلیسی با عنوان *The Prison Manuscripts: Socialism and its Culture*, George Shriver, tr., New York, Books, 2007 Seagull منتشر شده است.

<sup>۱۱</sup> هلبک، نقل از منبع صص ۷۸-۷۹. شباهت‌های گرامشی و بوخارین به زندان‌های مربوط به آنها ختم نمی‌شود. در حالی که بحث درباره‌ی این موضوع فراتر از محدوده‌ی ما است، مارک مک‌نالی تلاش کرده است نشان دهد که بوخارین تأثیری سازنده بر نظریه‌ی هژمونی گرامشی داشته است. به «بازبینی رابطه‌ی گرامشی-بوخارین: تقارن‌های نادیده گرفته شده» مراجعه کنید. تاریخ اندیشه‌های اروپایی، شماره ۳۷، ۱۳۹۰، صص ۳۶۵-۳۷۵. پری اندرسون این مفهوم را به روسیه و کمینترن بازمی‌گرداند، بدون این که صریحاً از بوخارین به‌عنوان تأثیرگذار بر گرامشی یاد کند. رجوع کنید به

کتاب ماتریالیسم تاریخی با جامعه‌شناسی آغاز می‌شود. فرض را بر این می‌گذارد که امکان یک علم زندگی اجتماعی مشابه علوم فیزیکی بدون مشکل است.<sup>۱۲</sup> بوخارین معتقد است که ماتریالیسم تاریخی مارکس «جامعه‌شناسی پرولتری» است (HM, XiV) و تضاد مارکسیسم و جامعه‌شناسی را انکار می‌کند. ماتریالیسم فلسفی بوخارین شامل این دیدگاه است که ذهن تابع ماده است، بنابراین «پدیده‌های آگاهی صرفاً خاصیت ماده‌ای هستند که به شیوه‌ی خاصی سازماندهی شده‌اند» (HM, 54-55). آنچه او به‌عنوان دیالکتیک می‌بیند مفهومی از تعادل است که از فیزیک گرفته شده و در اقتصاد از زمان لئون والراس در اواخر قرن ۱۹ استفاده شده است.<sup>۱۳</sup> این هسته‌ی اصلی نظریه‌ی اجتماعی بوخارین است.<sup>۱۴</sup>

---

Anderson, "The Antinomies of Antonio Gramsci", *New Left Review*, I/100, November-December 1976, sp. ۱۵ – ۱۸.

همچنین رجوع کنید به پیتر توماس، لحظه‌ی گرامشی: فلسفه، هژمونی و مارکسیسم، لیدن، هلند، بریل، ۲۰۰۹، ص ۵۶ – ۵۸.

<sup>۱۲</sup> بوخارین، نقل از منبع ص ix. تمام ارجاعات بعدی به این متن به شماره صفحات داخل پرانتز، با حروف اول HM، به‌عنوان مثال، (HM, 83) خواهد بود.

<sup>۱۳</sup> به نظر می‌رسد که بوخارین نظریه‌ی تعادل خود را از فیلسوف روسی الکساندر بوگدانف اخذ کرده که لنین در «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» مورد انتقاد قرار گرفت (مسکو، ۱۹۰۹). بوگدانف به نوبه‌ی خود تحت تأثیر تجربه‌گرایی منطقی ارنست ماخ قرار گرفته بود. رجوع کنید به کوهن، صص ۵۵-۵۶ و هافمن، ۱۲۸-۱۲۹. برای معرفی این نظریه توسط والراس در اقتصاد، به جوزف شومپتر، تاریخ تحلیل اقتصادی، لندن، روتلج، ۲۰۰۹، صفحات ۹۹۸-۱۰۲۶ رجوع کنید (در ابتدا در سال ۱۹۵۴ منتشر شد). با ریاضیات کامل آن توسط کنت ارو و جرارد دبرو در دهه‌ی ۱۹۵۰، نظریه‌ی تعادل به هسته‌ی اصلی اقتصاد خرد بورژوازی تبدیل شد. رجوع کنید به دبرو، نظریه ارزش: تحلیل آکسیوماتیک تعادل اقتصادی، نیویورک، وایلی، ۱۹۵۹.

<sup>۱۴</sup> بوخارین این نظریه را در فصل‌های ۴ و ۷ ارائه می‌کند. او از نظریه‌ی تعادل در آثار قبلی استفاده کرده بود، اما ماتریالیسم تاریخی اولین تلاش او برای ادغام آن با دیالکتیک بود. در این جا، «بوخارین به جای دیالکتیک هگلی و مارکسیستی، در تحلیل خود از تغییرات اقتصادی و اجتماعی استدلال کرد که تعادل مبنای همه‌ی تغییرات اجتماعی است» (آنتونی اس. نووسل، «نیکلای بوخارین: بدیل یا فترت

بوخارین برای تعادل اجتماعی دو طرف را در نظر می‌گیرد: تعادل بیرونی که در آن جامعه با محیط خود سازگار است و تعادل درونی که در آن بخش‌های جامعه با یکدیگر سازگار هستند. تعادل بسته به رابطه‌ی جامعه با محیط با رشد یا کاهش همراه است. بوخارین مفاهیم بازتولید ساده و گسترده‌ی مارکس را با این فرایند شبیه‌سازی می‌کند: بازتولید ساده یک تعادل پایدار است در حالی که بازتولید گسترده چیزی است که او آن را «تعادل ناپایدار با نشانه‌های مثبت» می‌نامد (HM, 119). این فرایند در شرایط کاملاً فیزیکی آشکار می‌شود:

«جامعه با جذب (و تخصیص) انرژی بیشتر از طبیعت، خود را به بهترین نحو با طبیعت سازگار می‌کند. تنها با افزایش این مقدار انرژی، جامعه موفق به رشد می‌شود... این فرایند مادی «متابولیسم» بین جامعه و طبیعت، رابطه‌ی اساسی بین محیط و سیستم، بین «شرایط بیرونی» و جامعه‌ی انسانی است... (HM, 107-08), تأکید اضافه شده.»

در حالی که بوخارین تشخیص می‌دهد که نیروهای مولده‌ی جامعه شامل ابزار تولید و کارگرانی هستند که از آنها استفاده می‌کنند، او به ابزار تولید در مقایسه با عوامل انسانی اولویت می‌دهد. نتیجه جبرگرایی فناورانه است:

«فناوری کمیت متغیری است... تغییرات آن باعث ایجاد تغییرات در روابط بین جامعه و طبیعت می‌شود. بنابراین در تحلیل تغییرات اجتماعی فناوری باید نقطه‌ی عزیمت باشد (HM, 121).»

تعادل درونی شامل سازگاری همزمان عناصر جامعه با یکدیگر است. در تضاد کامل با «عدم معاصر بودن زمان حال» گرامشی، بوخارین مدعی است که تمام عناصر موجود در یک جامعه در یک زمان معین «مظاهری از همان دوره، همان عصر هستند» (HM, 15.131) بوخارین «بدون تردید ارتباط کلی بین پدیده‌های اجتماعی، "انطباق" برخی پدیده‌های اجتماعی با دیگران... وجود یک تعادل معین در جامعه بین عناصر، اجزای

---

(interregnum)»، دکترای منتشر نشده. پایان‌نامه، دانشگاه پیتسبورگ، ۲۰۰۵، ص ۱۰۰، تأکید اضافه شده.

تشکیل‌دهنده‌ی آن... را می‌بیند» (HM, 132)، تأکید اضافه شده). مفهوم سازگاری متقابل تضادهای درونی را از بین می‌برد. بوخارین این امر را با استناد به ثبات ظاهری جامعه و ساختارهای اجتماعی توجیه می‌کند.

مفهوم انطباق متقابل نیز نظریه‌ی تعادل بوخارین را به جبرگرایی فناورانه پیوند می‌دهد. انطباق فناورانه نقش اساسی در تعیین کل ساختار اجتماعی ایفا می‌کند: «بنابراین همانطور که یک رابطه‌ی مشخص و یک نسبت مشخص بین شاخه‌های مختلف تولید وجود دارد، در فناوری اجتماعی نیز یک رابطه‌ی معین بین اجزای آن و همچنین یک نسبت غالب مشخص وجود دارد... هر سیستم داده‌شده‌ی فناوری اجتماعی، نظام روابط کار بین افراد را نیز تعیین می‌کند» (HM, 136). تأکید اضافه شده). بوخارین این نتیجه را با تئوری تعادل پشتیبانی می‌کند: «... هر جا جامعه‌ای وجود دارد، باید تعادل خاصی بین فناوری و اقتصاد آن وجود داشته باشد، یعنی بین کلیت ابزار کار و سازمان کاری آن، بین دستگاه‌های تولیدی مادی و نظام کار مادی انسانی آن» (HM, 136). ایده‌ی بوخارین در مورد «تعادل نسبی بین فناوری اجتماعی و اقتصاد اجتماعی» (HM, 142) در مقابل تضاد اساسی بین نیروها و روابط تولید در سرمایه‌داری قرار دارد. روایت مارکس از این تضاد را می‌توان به طرق مختلف تفسیر کرد، اما نه به گونه‌ای که دلالت بر «تعادل» بین این دو داشته باشد.<sup>۱۶</sup>

با این حال، نظریه‌ی تعادل بوخارین هیچ چشم‌اندازی برای تغییر، چه از یک شکل‌بندی اجتماعی به شکل‌بندی اجتماعی دیگر و چه در یک شکل‌بندی اجتماعی معین را رد نمی‌کند. او هر دو نوع تغییر را ناشی از اختلافات تعادل می‌داند که در آن «تضادی بین تکنیک اجتماعی و اقتصاد اجتماعی به وجود آمده است [به‌طوری که]

---

<sup>۱۶</sup> رجوع کنید به گری یانگ، «تضاد اساسی تولید سرمایه‌داری»، فلسفه و امور عمومی، جلد ۵، شماره ۲، زمستان، ۱۹۷۶، صص ۲۳۴-۱۹۶. یانگ استدلال می‌کند که حتی یک شکل «ضعیف» از جبر فناورانه «با نظریه‌ی مارکس بالغ درباره‌ی جامعه سرمایه‌داری ناسازگار است» همانطور که در گروندریسه، سرمایه و نظریه‌های ارزش اضافی ارائه شده است (همان، ص ۲۰۱ و یادداشت ۷). بیانیه‌ی کلاسیک مارکس در مورد تضاد بین نیروها و مناسبات تولید، پیشگفتار سال ۱۸۵۹ سهمی در نقد اقتصاد سیاسی بود، متنی بسیار مهم برای گرامشی. رجوع کنید به توماس، نقل از ص ۹۸ ff.



سیستم تعادل خود را از دست می‌دهد... [و] سیستم نمی‌تواند برای همیشه به شکل فعلی خود دوام بیاورد» (HM, 242).

این عدم تعادل با «گروه‌بندی مجدد انسان‌ها<sup>۱۷</sup> [که در آن] اقتصاد خود را با شرایط نیروهای مولده، با فناوری اجتماعی «تطبیق می‌دهد» مورد توجه قرار می‌گیرد (HM, 242). این فرایند انطباق بر کل روبنا، از جمله «استانداردهای قانونی، اخلاقی و سایر استانداردها» تأثیر می‌گذارد؛ مجموعه‌ی جدیدی از ایده‌ها نتیجه می‌دهد که در آن روان‌شناسی اجتماعی و ایدئولوژی اجتماعی دوباره با نیروهای مولد سازگار می‌شوند. برخی از اختلالات تعادل منجر به فرایندهای «انطباق‌تدریجی عناصر مختلف کل اجتماعی»، یعنی در تکامل درون یک شکل‌بندی اجتماعی می‌شود، در حالی که برخی دیگر منجر به خیزش یا انقلاب خشونت‌آمیز و گذار به شکل‌گیری جدید می‌شود.

سپس بوخارین می‌پرسد «تطابق عناصر مختلف جامعه تحت چه شرایطی با تحول<sup>۱۸</sup> و تحت چه شرایطی توسط انقلاب<sup>۱۹</sup> پیش می‌رود» (HM, 243). پاسخ در فناوری نهفته است: «اما تا زمانی که ساختار اقتصادی هنوز به نیروهای مولد اجازه‌ی تکامل دهد، تغییرات اجتماعی شکل انقلاب را به خود نخواهند گرفت؛ ما در این‌جا تحول را خواهیم یافت» (HM, 244). از نظر بوخارین، دگرگونی‌های انقلابی، که یک شکل‌بندی اجتماعی را با دیگری جایگزین می‌کند، در یک فرایند چهار مرحله‌ای رخ می‌دهد. بوخارین برای آگاهی نقشی در این فرایند قائل است، اما انقلاب ناشی از اختلالات مبتنی بر فناوری در تعادل است. این فرایند زمانی به پایان می‌رسد که جامعه با مجموعه جدیدی از فناوری‌ها سازگار شود:

«نقطه‌ی شروع توسعه‌ی انقلابی، برهم‌خوردن تعادل بین نیروهای مولده و روابط تولیدی بود، همانطور که در برهم‌زدن تعادل بین بخش‌های مختلف روابط تولید مشهود است. این اختلال در تعادل بین طبقات عمدتاً در تخریب روان‌شناسی هماهنگی طبقاتی بیان می‌شود. علاوه بر این، یک اختلال ناگهانی در تعادل سیاسی وجود دارد

<sup>17</sup> regrouping of men

<sup>18</sup> evolution

<sup>19</sup> revolution

که بر مبنایی جدید احیا می‌شود، سپس یک اختلال ناگهانی در تعادل ساختاری اقتصادی، که همچنین بر مبنایی جدید احیا می‌شود، و به دنبال آن پایه‌ی فنی جدید ایجاد می‌شود. جامعه زندگی خود را بر اساس جدیدی آغاز می‌کند؛ تمام کارکردهای زندگی آن یک پوشش تاریخی جدید به خود می‌گیرد. (HM, 262, تأکید اضافه شده)

بوخارین حتی در حالی که تشخیص می‌دهد که «شرط لازم برای انقلاب، انقلابی کردن آگاهی طبقه‌ی جدید است» (HM, 255)، علت تغییرات انقلابی را در اختلالات ناشی از فناوری به سمت تعادل می‌داند نه در تضادهای طبقاتی ذاتی یک سیستم اقتصادی استثمارگر.

بوخارین کتاب ماتریالیسم تاریخی را با فصلی در باب طبقه به پایان می‌رساند. در این جا او تمایز مارکس بین «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» را که ریشه در آگاهی دارد تشخیص می‌دهد. اگرچه او معتقد است که آگاهی طبقاتی «ناشی از موقعیت طبقه در تولید» است، او تشخیص می‌دهد که این موقعیت «به یکباره موجب آگاهی از منافع عمومی و اساسی نمی‌شود» (HM, 292). زیرا تضادهای اقتصادی فوراً آشکار نمی‌شوند، چراکه شکل‌گیری طبقه و آگاهی طبقاتی زمان می‌برد، و همچنین «دستکاری نظام‌مند روان‌شناسانه و ایدئولوژیکی توسط طبقه‌ی حاکم با کمک دستگاه دولتی خود به منظور از بین بردن آگاهی طبقاتی اولیه طبقات تحت ستم و آغشته کردن آنها به ایدئولوژی طبقه حاکم» (HM, 292-93). (ماهیت تا حدودی خام این گزارش را می‌توان با تقابل آن با مفهوم هژمونی گرامشی مشاهده کرد، پدیده‌ای پیچیده‌تر که به‌طور ارگانیک از موقعیت طبقه‌ی حاکم برمی‌خیزد و بنیادی‌ترین ایده‌های یک جامعه را در بر می‌گیرد.)

بدون پیش‌داوری ارزیابی گرامشی، متوجه می‌شویم که متن بوخارین شامل یک جامعه‌شناسی فناورانه-جبرگرا است که از طریق کاربرد نظریه‌های تعادل از علوم فیزیکی تا واقعیت اجتماعی توسعه یافته است. به این ترتیب، دارای برخی منافع ذاتی

است، و مورد استقبال نظریه‌پردازان اجتماعی بورژوا قرار گرفت. ۲۰ با این حال، با اندیشه‌ی اجتماعی یا سیاسی مارکس اشتراک چندانی ندارد.

## ۱۱. نقد گرامشی

گرامشی درمی‌یابد که کتاب ماتریالیسم تاریخی نمی‌تواند آنچه را که می‌خواهد انجام دهد، یعنی مارکسیسم را به گونه‌ای معرفی کند که برای مبارزان مفید باشد، زیرا اندیشه‌ی مارکس را با جامعه‌شناسی بورژوایی که عمدتاً توسط پوزیتیویسم شکل گرفته است، درهم می‌آمیزد. ۲۱ در حالی که تهیه‌ی یک درس‌نامه‌ی عامه‌فهم درباره‌ی مارکسیسم ذاتاً سیاسی است و به‌خودی‌خود عملی انقلابی است، کتاب ماتریالیسم تاریخی این معیار را برآورده نمی‌کند. به جای دفاع بوخارین از جامعه‌شناسی، یک درس‌نامه‌ی راهنمای اصیل باید از ایده‌هایی شروع شود که واقعاً درمیان کارگران وجود دارد، همسو با آنچه گرامشی «عقل سلیم» می‌نامد «... مفهومی از جهان که به‌طور غیرانتقادی توسط محیط‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف که در آن فردیت اخلاقی انسان متوسط انکشاف یافته است، جذب می‌شود» (PN, 419).

باید با عقل سلیم شروع کرد، قیاس پیچیده‌تر گرامشی نسبت به «روان‌شناسی اجتماعی» بوخارین (HM, 208-16) زیرا در حالی که [عقل سلیم] معمولاً

۲۰ برای مثال، سیمور مارتین لیپست در سال ۱۹۶۲ نوشت که کتاب ماتریالیسم تاریخی «نماینده‌ی تلاش پیچیده‌ی یک مارکسیست بزرگ برای کنار آمدن با بدنه‌ی نوظهور نظریه و تحقیقات جامعه‌شناختی است». این کتاب همچنین توسط نظریه‌پرداز اجتماعی محافظه‌کار روسی پیتیریم سوروکین و شوروی‌شناس آمریکایی آلفرد مایر تحسین شد. (رجوع کنید به کوهن، همان، ص ۵۰. نظرات مایر در مقدمه‌ای بر انتشارات دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۶۹ از کتاب ماتریالیسم تاریخی. رجوع کنید به نووسل، نقل از ص ۳۶).

۲۱ نقد گرامشی همچنین به طیف گسترده‌ای از موضوعات منفرد در کتاب بوخارین می‌پردازد، از موضوعات فلسفی مانند «واقعیت دنیای بیرون» تا زبان، فناوری و هنر، اما محدودیت‌های مقاله ما را از پرداختن به آنها در اینجا باز می‌دارد. اما نکته‌ی مهم این است که این نظرات هیچ‌گونه تحلیل یا ارزیابی از نظریه مرکزی تعادل اجتماعی را شامل نمی‌شود.

«ازهم‌گسیخته، نامنسجم و بی‌نتیجه» است، در زمان‌های تغییر اجتماعی خود را دگرگون می‌کند: «در زمانی که یک گروه اجتماعی همگن شکل می‌گیرد، در تقابل با عقل سلیم، فلسفه‌ای همگن - به عبارت دیگر منسجم و نظام‌مند - نیز زاده می‌شود» (PN, 419). یک درس‌نامه‌ی مارکسیسم باید ابزاری برای ایجاد چنین فلسفه‌ی منسجمی برای پرولتاریا باشد، و بنابراین باید دارای جنبه‌ای آموزشی باشد که کتاب ماتریالیسم تاریخی فاقد آن است (PN, 425). بنابراین گرامشی دریافت کرده است که «عنوان با محتوای کتاب مطابقت ندارد» (PN, 419). یک درس‌نامه‌ی مارکسیسم همچنین باید به «مفاهیم فلسفی که عموماً تحت عنوان ماتریالیسم تاریخی شناخته می‌شوند» (PN, 425) به‌طور انتقادی بپردازد زیرا «بسیاری از [اینها] جعلی<sup>۲۲</sup> هستند و متعلق به منابع دیگرند و به همین دلیل ضروری است که نقد و حذف شوند» (PN, 425). به نظر گرامشی، بسیاری از مشکلات کتاب بوخارین از تلاش برای وارد کردن چنین مفاهیم «جعلی» به مارکسیسم ناشی می‌شود.

گرامشی این ادعا را رد می‌کند که «فلسفه‌ی پراکسیس یک "جامعه‌شناسی" است» (PN, 425) زیرا پیش‌فرض‌های فلسفی این دو شیوه، و در نتیجه ماهیت سیاسی آن‌ها، مخالف یکدیگر هستند. جامعه‌شناسی «تلاشی است برای تولید علمی به‌اصطلاح دقیق (یعنی پوزیتیویستی) از حقایق اجتماعی... یک فلسفه در مرحله‌ی جنینی» (PN, 426). گرامشی می‌پذیرد که در جامعه‌شناسی به دلیل میراث جزئی مارکسیستی، عناصر دوسویه وجود دارد، اما این یک تلاش پوزیتیویستی و تجربه‌گرایانه است:

«جامعه‌شناسی حاصل تلاشی بود برای ایجاد روشی از علوم تاریخی و سیاسی وابسته به یک نظام فلسفی از پیش پرورش یافته، یعنی پوزیتیویسم تحول‌گرایانه، که جامعه‌شناسی در برابر آن واکنش نشان داد، اما فقط تا حدی... بنابراین، این تلاشی است برای استخراج "تجربی" قوانین جامعه‌ی بشری... جامعه‌شناسی ریشه در تحول‌گرایی عامیانه دارد، و نمی‌تواند اصل دیالکتیکی گذار از کمیت به کیفیت را درک کند.» (PN, 426). تأکید اضافه شده.

بنابراین، در حالی که گرامشی می‌پرسد، «آیا جامعه‌شناسی تلاش نکرده کاری شبیه به فلسفه‌ی پراکسیس انجام دهد؟» (PN, 426)، نتیجه شکل دیگری از اندیشه‌ی بورژوازی است. نقشی که بوخارین برای جامعه‌شناسی قائل است نقشی است که گرامشی فکر می‌کند باید فلسفه آن را به عهده بگیرد.

گرامشی تضاد بین رویکردهای مارکسیستی و جامعه‌شناختی به مسائل سیاسی را با استفاده از آمار و پیش‌بینی نشان می‌دهد. او می‌داند که در «استخراج برخی از «قوانین گرایش» عمومی‌تر که در حوزه‌ی سیاسی با قوانین آمار مطابقت دارند «فایده‌ی عملی» وجود دارد (PN, 428). با این حال، به کارگیری تکنیک‌های آماری برای مسائل اجتماعی شامل یک پیش‌فرض حیاتی است که استفاده از آنها را زیر سؤال می‌برد (و بوخارین آن را تشخیص نمی‌دهد): «قوانین آماری را تا جایی می‌توان در علم و هنر سیاست به کار برد که توده‌های بزرگ مردم در رابطه با مسائلی که مورخان و سیاستمداران به آنها علاقمند هستند، اساساً منفعل باقی بمانند (یا حداقل انتظار برود که منفعل باقی بمانند)» (PN, 428). تأکید اضافه شده، تعمیم‌هایی که با استفاده از داده‌های گذشته انجام می‌شوند، مجموعه‌ای از روابط بین این داده‌ها و نتایج سیاسی را فرض می‌کنند، اما فعالیت سیاسی خلاقانه از سوی توده‌ها، این روابط را تغییر می‌دهد تا توانایی پیش‌بینی داده‌ها را بی‌اعتبار کند. بنابراین تفاوت زیادی بین از یک طرف، طرز کار حزب انقلابی به‌مثابه یک سازمان گردآوری و ترکیب دانش، و از طرف دیگر استفاده از تکنیک‌های آماری برای تحلیل یا پیش‌بینی رفتار سیاسی وجود دارد. دیدگاه گرامشی از این تقابل، رویکرد شدیداً سیاسی او را به تقریباً هر موضوعی که تحلیل می‌کند، نشان می‌دهد، و فاصله‌ای که آن را از جامعه‌شناسی بوخارین جدا می‌کند:

«دانش و قضاوت درباره اهمیت این احساس از سوی رهبران، دیگر محصول تصورات متکی بر شناسایی قوانین آماری نیست، که بعدها رهبران آنها را به صورت ایده‌ها و کلمات به زبان قدرت بیان می‌کنند... بلکه، ارگانیک جمعی این دانش را از طریق "مشارکت فعال و آگاهانه"، از طریق "دلسوزانه" ("مشتاقانه")، از طریق تجربه‌ی بلاواسطه جزئیات، از طریق نظامی که می‌توان آن را "فیلولوژی"<sup>۲۳</sup> ازبان‌شناسی

تاریخی] زنده» نامید، شکل می‌گیرد. به این ترتیب پیوند نزدیکی بین توده‌های عظیم، حزب و گروه رهبری شکل می‌گیرد؛ و کل این مجموعه، که بدین ترتیب مفصل‌بندی شده، می‌تواند همچون یک "انسان جمعی" یکپارچه حرکت کند. (PN, 429)

نقش محدودی که گرامشی برای تعمیم آماری در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی در مقایسه با بوخارین می‌بیند، یکی از پیامدهای مرزبندی شدید او بین مارکسیسم و جامعه‌شناسی است. اصرار بر این تفاوت همان چیزی است که گرامشی را وادار می‌کند تا تلاش‌های درس‌نامه‌ی بوخارین برای کل‌سازش این دو را رد کند.

گرامشی، فراتر از پیش‌بینی، استدلال می‌کند که برداشت پوزیتیویستی بوخارین از مسئله‌ی درک واقعیت اجتماعی باعث شده که او آن را «جستجوی قوانین و خطوط ثابت، منظم و یکنواخت» ببیند (PN, 437). این «خود مفهوم "علم" است، همانطور که از درس‌نامه‌ی عمومی مستفاد می‌شود، که باید به‌طور انتقادی ویران شود» (PN, 438). به جای این، گرامشی معتقد است که هر نظریه‌ی کلی در مورد روش علمی «فقط می‌تواند به معنای فلسفه باشد» (PN, 438). «فلسفه‌ای ضمنی در درس‌نامه‌ی عمومی» وجود دارد، اما برای گرامشی «ارسطویی‌گرایی پوزیتیویستی، انطباق منطق صوری با روش‌های علوم فیزیکی و طبیعی» است (PN, 437). بازتاب فلسفی تقلیل بوخارین از مارکسیسم به جامعه‌شناسی، آمیختگی ماتریالیسم تاریخی با ماتریالیسم مکانیکی فیلسوفانی مانند هولباخ است.

از نظر گرامشی، تاریخ فلسفه‌ی موجود در درس‌نامه‌ی ماتریالیسم تاریخی، به‌ویژه دیدگاه آن نسبت به چرخش سوژکتیویستی اوایل دوران مدرن، ناقص است زیرا پوزیتیویسم بوخارین او را از نگاه تاریخی به ایده‌ها بازمی‌دارد.

در حالی که اندیشه‌ی مارکس از اندیشه‌ی کانت یا هگل فراتر رفته است، انقلاب‌های فلسفی آنها [کانت و هگل] شرط لازم برای فلسفه‌ی او بود و مارکس مشکلات آنها را در شکل جدیدی مطرح می‌کند. بنابراین، فلسفه‌ی مدرن اولیه باید در رابطه با فلسفه‌ی پراکسیس به جای محکوم کردن، تاریخی شود و درک شود: «باید نشان داد که در حالی که مفهوم "سوژکتیویستی" به‌عنوان نقدی بر فلسفه‌ی متعالی از یک سو و نقد متافیزیک ساده‌لوحانه عقل سلیم و ماتریالیسم فلسفی از سوی دیگر سودمندی خود را داشته است، حقیقت و تفسیر تاریخ‌گرایانه‌ی خود را تنها در مفهوم روبناها می‌تواند

بیابد» (PN, 444). گرامشی معتقد است که ارائه‌ی گزارش دقیق از پیشینه‌های فلسفی مارکسیسم از نظر سیاسی کاری با اهمیت است: «نشان دادن این نکته [رابطه‌ی مارکسیسم با فلسفه پیشین - EL]، که به‌ندرت در درس‌نامه به آن اشاره شده، اهمیت فرهنگی زیادی دارد زیرا... اجازه‌ی انکشاف ارگانیک فلسفه‌ی پراکسیس را می‌دهد تا جایی که حتی این فلسفه تبدیل به نماینده‌ی هژمونیک فرهنگ والا شود.» (PN, 442، تأکید اضافه شده).

برحسب خلاصه‌ی نقد گرامشی، ناکامی بوخارین در مشاهده تفاوت در جهان‌بینی و پیش‌فرض‌های فلسفی جامعه‌شناسی پوزیتیویستی و مارکسیسم باعث می‌شود که او نتواند عناصر «جعلی» را که در برداشت او از ماتریالیسم تاریخی وارد شده‌اند شناسایی کند. این امر باعث شده که بوخارین به جای درس‌نامه‌ای که بتواند به‌عنوان یک سلاح مفهومی در مبارزه‌ی طبقاتی در خدمت پرولتاریا باشد، یک کتاب درسی بورژوازی تألیف کند.

### ۱۱۱. ارزیابی نقد گرامشی

گرامشی مشکلات عمده‌ای را در متن بوخارین شناسایی می‌کند. نقد محوری او بر تمایز برداشت خود از مارکسیسم به‌مثابه یک فلسفه‌ی پراکسیس تأکید می‌کند. درک مارکسیسم به این معناست که گرامشی لزوماً پروژه‌ی تألیف «درس‌نامه‌ی عمومی» را یک وظیفه‌ی سیاسی عملی می‌بیند. این بدان معناست که گرامشی نمی‌تواند هیچ‌گونه آشتی بین مارکسیسم با پوزیتیویسم یا جامعه‌شناسی را بپذیرد زیرا مارکسیسم «یک ساختار فکری کاملاً خودمختار و مستقل است.» (PN, 462)

با وجود این، گرامشی به نقص نظری اصلی متن بوخارین، یعنی جایگزینی دیالکتیک با نظریه‌ی تعادل، نمی‌پردازد. گرامشی هرگز (در تمام ۵۴ صفحه) حاضر نیست مستقیماً با این مشکل مقابله کند. فقط یک‌بار، در توضیحی درباره‌ی غایت‌شناسی،<sup>۲۴</sup> با ملایمت به آن اشاره می‌کند: «... در درس‌نامه غایت‌شناسی

<sup>24</sup> teleology

ناآگاهانه‌ی زیادی وجود دارد بدون این که بداند دیدگاه کانتی را تکرار می‌کند. به‌عنوان مثال به فصل مربوط به "تعالد بین طبیعت و جامعه" (PN, 471) مراجعه کنید». در عوض، گرامشی صرفاً ادعا می‌کند که بوخارین مشکل تغییر اجتماعی و دیالکتیک را نادیده می‌گیرد، مثلاً «به این نکته‌ی اساسی نمی‌پردازد: جنبش تاریخی چگونه بر پایه ساختاری پدید می‌آید؟» (PN, 431-32).

اما این انتقاد درست نیست. بوخارین توجه‌ی بسیاری را به این تحلیل که «چگونه جنبش تاریخی بر پایه‌ی ساختاری پدید می‌آید» اختصاص می‌دهد. پاسخ او در فصل اصلی «تعالد بین عناصر اجتماعی» (HM, 132-208) این است که تمام جنبه‌های «جنبش تاریخی»، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی یا ایدئولوژیک توسط فناوری تعیین می‌شود و تغییرات در این عناصر از طریق اختلالات تعادل رخ می‌دهد. مسئله این نیست که بوخارین از پرداختن به این موضوع کوتاهی می‌کند، بلکه مسئله این است که او این کار را به شیوه‌ای غیرمارکسیستی انجام می‌دهد. گرامشی آنچه را که بوخارین واقعاً در مورد فرایند تعیین<sup>۲۵</sup> می‌گوید بررسی نمی‌کند یا از استفاده از نظریه‌ی تعادل برای توضیح تغییرات اجتماعی انتقاد نمی‌کند.

یک مثال مرتبط، این ادعای گرامشی است که «درس‌نامه اصلاً به دیالکتیک نمی‌پردازد.» (PN, 434). گرامشی دو دلیل برای این حذف پیشنهاد می‌کند - به استثنای آن حذفی وجود ندارد. اول این که بوخارین مارکسیسم را «به دو عنصر تقسیم می‌کند: از یک سو نظریه‌ای درباره تاریخ و سیاست است که به‌مثابه جامعه‌شناسی در نظر گرفته می‌شود... و از سوی دیگر یک فلسفه ویژه... ماتریالیسم متافیزیکی یا مکانیکی (عامیانه)» (PN, 434). دلیل دیگر «روان‌شناختی» است، تصور می‌شود دیالکتیک بسیار دشوار است و بیش از حد درمقابل «عقل سلیم عامیانه» قرار می‌گیرد که بتوان آن را در یک درس‌نامه بررسی کرد.

انتقاد گرامشی بازم نادرست است. علاوه بر فصلی که به‌صراحت در مورد «ماتریالیسم دیالکتیک» است (HM, 53-83)، فصل‌های مرکزی کتاب بوخارین (HM, 84-241) نظریه‌ی تعادل اجتماعی و اختلال آن را به‌مثابه شکل به‌روزشده‌ای

<sup>25</sup> determination



از دیالکتیک ارائه می‌کند. برای مثال، بوخارین استدلال می‌کند: «رونویسی ۲۶ زبان "عرفانی" (به قول مارکس) دیالکتیک هگلی به زبان مکانیک مدرن کاملاً ممکن است... اکنون که نظریه‌ی الکترون را داریم که اتم‌ها را به‌عنوان منظومه‌های خورشیدی کامل نشان می‌دهد، دلیلی برای اجتناب از این اصطلاح مکانیکی نداریم. پیشرفته‌ترین گرایش‌های اندیشه علمی در همه‌ی زمینه‌ها این دیدگاه را می‌پذیرند» (HM, 75). گرامشی به این جایگزینی دیالکتیک با اختلالات تعادل به‌عنوان نیروی محرکه‌ی تغییر تاریخی نمی‌پردازد. مسئله این نیست که «راهنما حاوی هیچ نوع دیالکتیکی نیست»، بلکه مسئله این است که بوخارین یک نظریه‌ی پوزیتیویستی را به‌مثابه دیالکتیک «رونویسی‌شده» با اصطلاحات علمی معاصر ارائه می‌کند.

شکست گرامشی در پرداختن به هسته‌ی نظریه بوخارین هیچ توضیح متنی واضحی ندارد. ما حدس می‌زنیم که این ممکن است ریشه در پذیرش جزئی خود گرامشی از نظریه‌ی تعادل در اندیشه‌ی خود داشته باشد. از نظر گرامشی، تنش بین پذیرش جزئی نظریه‌های تعادل و پذیرش مشتاقانه‌ی دیالکتیک حل‌ناشده به نظر می‌رسد، و این ممکن است بی‌میلی او را از انتقاد از بوخارین در این زمینه توضیح دهد. استیون کوهن به ما یادآوری می‌کند که نظریه‌های تعادل در اوایل قرن بیستم از اعتبار زیادی در علوم فیزیکی و اجتماعی برخوردار بودند:

«... در اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰، مدل‌های تعادل مکانیکی از فیزیک و زیست‌شناسی به علوم اجتماعی گسترش یافتند، جایی که به‌طور گسترده پذیرفته شده و مورد استفاده قرار گرفتند. [آنها] به نظر می‌رسید که آخرین حرف در علم هستند، و در آن وقت، مانند امروز، نظریه‌ی تعادل بخش مهمی از تفکر اجتماعی و اقتصادی غرب بود... برخورد بوخارین از تعادل اجتماعی از چند جهت مشابه بیان پارتو در جلد دوم "رساله

در جامعه‌شناسی عمومی "۲۷ بود. "اصطلاحات بوگدانفیستی" که منتقدان بوخارین را آزرده‌خاطر کرد تا حد زیادی زبان نظریه‌ی اجتماعی معاصر بود...»<sup>۲۸</sup>

گرامشی در دفترها بارها از واژه‌ی «تعالُد» استفاده می‌کند، اغلب در اشاره به سیاست، مانند توازن قدرت در میان دولت‌شهرهای ایتالیا یا کشورهای اروپایی. با این حال، یک اظهارنظر کوتاه نشان می‌دهد که او اهمیت این نظریه را در اندیشه‌ی اقتصادی زمان خود درک می‌کند: گرامشی خاطر نشان می‌کند که «تئوری تعادل ایستا و پویا»، همراه با نظریه‌ی هزینه‌های مقایسه‌ای،<sup>۲۹</sup> «جایگاه مهمی در اقتصاد رسمی مدرن اشغال می‌کند».<sup>۳۰</sup>

مهم‌ترین استفاده‌ی گرامشی از این مفهوم، سیاسی است. او در بحث خود در سال ۱۹۳۳ درباره‌ی «سزاریسَم»،<sup>۳۱</sup> تعادل حاصل از بن‌بست بین طبقات را که به‌طور موقت با مداخله یک رهبر کارزماتیک حل می‌شود «فاجعه‌بار» می‌نامد:

«می‌توان گفت سزاریسَم بیانگر وضعیتی است که در آن نیروهای درگیر به‌طور فاجعه‌باری با یکدیگر به تعادل می‌رسند. به عبارت دیگر، آنها به گونه‌ای یکدیگر را متعادل می‌کنند که ادامه‌ی درگیری تنها به تخریب متقابل آنها ختم می‌شود. هنگامی که نیروی مترقی الف با نیروی ارتجاعی ب مبارزه می‌کند، نه‌تنها الف ممکن است ب را شکست دهد یا بالعکس، بلکه ممکن است اتفاق بیفتد که هیچ‌کدام از این دو نیرو یکدیگر را شکست ندهند و هردو طرف به نابودی یکدیگر اهتمام کنند و آن‌گاه نیروی سوم ج از بیرون مداخله می‌کند... اما سزاریسَم - گرچه همیشه بیانگر راه‌حل خاصی است که در آن به یک شخصیت بزرگ وظیفه‌ی "داوری"<sup>۳۲</sup> در یک موقعیت تاریخی -

<sup>27</sup> Trattato di Sociologia generale

<sup>28</sup> کوهن، نقل از ص ۵۵

<sup>29</sup> comparative costs

<sup>30</sup> Gramsci, Quaderni del Carcere, Gerratana, ed., Vol. II, p. 870;

ترجمه‌ی انگلیسی در جوزف بوتیگیگ، ۲۲، آنتونیو گرامشی - دفترچه‌های زندان، جلد. III، نیویورک، انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۲۰۰۷، ص. ۱۷۲.

<sup>31</sup> Caesarism

<sup>32</sup> arbitration

سیاسی سپرده می‌شود که مشخصه‌ی آن تعادل نیروهایی است که به سمت فاجعه می‌روند، در همه‌ی موارد اهمیت تاریخی یکسانی ندارد. سزاریسم می‌تواند هر دو شکل مترقی و ارتجاعی را داشته باشد...» (PN, 219, تأکید اضافه شده)

در این جا گرامشی از تعادل به‌عنوان یک اصل کلی تبیین اجتماعی فاصله می‌گیرد و آن را کاربرد نادرست استدلال جامعه‌شناختی می‌داند: «این یک خطای روش (جنبه‌ای از مکانیسم جامعه‌شناختی) است اگر باور کنیم که در سزاریسم... کل پدیده‌ی تاریخی جدید ناشی از تعادل نیروهای اساسی است.» (PN, 222).

یکی دیگر از کاربردهای مهم تعادل در اظهار نظر گرامشی در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲ درباره‌ی ماکیاولی است که در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ بازنگری شد، جایی که گرامشی سیاستمدار را به‌عنوان خالقی پویا مشابه کارآفرین<sup>۳۳</sup> شومپیتر می‌بیند، اما آرمان‌شهرگرایی را در مقابل خلاقیت سیاسی قرار می‌دهد که شرایط موجود را در نظر می‌گیرد:

«سیاستمدار فعال آفریننده و مبتکر است. اما نه از هیچ می‌آفریند و نه در خلاء کدر امیال و آرزوهای خود گام بر می‌دارد. مبنای کار او واقعیت مؤثر<sup>۳۴</sup> است، اما این واقعیت مؤثر چیست؟ آیا چیزی ایستا و بی‌حرکت است، یا رابطه‌ی نیروهایی است که در حرکت مداوم هستند و تعادل‌شان تغییر می‌کند؟ اگر شخصی خود را برای ایجاد تعادل جدید در میان نیروهایی که واقعاً وجود دارند و فعال هستند آماده می‌کند - بر اساس نیروی خاصی که معتقد است مترقی است و تقویت آن به پیروزی کمک می‌کند - همچنان بر زمین مؤثر گام بر می‌دارد، اما این کار را به منظور تسلط بر آن و فراتر رفتن از آن (یا برای کمک به آن) انجام می‌دهد.» (PN, 172, تأکید اضافه شده).

در این جا، به نظر می‌رسد گرامشی بیشتر به استناد به ایده‌ی بوخارین در مورد تغییر اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌ای از تعادل‌های مختل شده نزدیک است تا در روایت سزاریسم.

<sup>33</sup> entrepreneur

<sup>34</sup> effective reality

اگر گرامشی مفهومی نزدیک، یعنی نظریه‌ی «نسبت‌های ثابت»<sup>۳۵</sup> اقتصاددان مافئو پانتالونونی را نیز در اندیشه‌ی سیاسی خود ترکیب نکرد، ممکن است این اظهارات را در بازتاب‌های گسترده گرامشی غیرعادی بدانیم. پانتالونونی (۱۸۵۷-۱۹۲۴) اقتصاد تعادلی لئون والراس را به ایتالیا آورد و بر ویلفردو پارتو تأثیر گذاشت.<sup>۳۶</sup> گرامشی خلاصه‌ی بیانیه‌ی پانتالونونی را نقل می‌کند:

«اجسام از نظر شیمیایی فقط در نسبت‌های ثابتی با هم ترکیب می‌شوند، و هر مقدار از یک عنصر که بیش از مقدار لازم برای ترکیب با عناصر دیگر باشد که در مقادیر تعریف شده‌ی موجود هستند، آزاد می‌ماند؛ اگر کمیت یک عنصر نسبت به مقادیر عناصر موجود کافی نباشد، ترکیب فقط تا میزانی می‌تواند انجام شود که مقدار عنصری که در مقدار کمتری نسبت به سایرین وجود دارد کافی باشد.» (PN, 191)

تئوری نسبت‌های ثابت، که از شیمی به اقتصاد و سیاست انتقال یافته، به بیانیه‌ای تبدیل می‌شود که شرایطی را که تحت آن تعادل ممکن است، تعیین می‌کند. گرامشی آن را در ترکیب حزب به کار می‌برد، جایی که می‌گوید «قانون نسبت‌های ثابت» باید در میان رهبری، اعضای توده‌ای و عناصر میانی اعمال شود (PN, 153). او آن را در چندین سطح در سازمان‌ها می‌یابد:

«مصادق این قضیه را می‌توان از نظر سیاسی در احزاب، اتحادیه‌های کارگری یا کارخانه‌ها مشاهده کرد. همچنین می‌توان متوجه شد که چگونه هر گروه اجتماعی دارای نسبت‌های ثابتی است که با توجه به سطح فرهنگ، استقلال ذهنی، روحیه‌ی ابتکار و احساس مسئولیت، و با توجه به درجه‌ی نظم و انضباط بیشتر اعضای عقب‌مانده و حاشیه‌ای متفاوت است.» (PN, 191)

گرامشی تا آن‌جا پیش نمی‌رود که آن را یک نظریه‌ی کلی تغییر اجتماعی بداند، اما سرانجام این اصل را برای کل جوامع به کار می‌برد، به گونه‌ای که به کاربرد بوخارین از نظریه‌ی تعادل نزدیک می‌شود. او در بحث نسبت‌های نسبی جمعیت‌های فعال و «منفعل» اقتصادی در ایتالیا، اظهار می‌دارد:

35 fixed proportions

۳۶ شومپتر، نقل از صص ۸۵۷-۸۵۸

«... آنچه بلافاصله مورد بحث قرار می‌گیرد شکل سازمان اقتصادی- اجتماعی نیست، بلکه عقلانیت روابط متناسب بین بخش‌های جمعیت در نظام اجتماعی موجود است. هر سیستمی قانون مربوط به نسبت‌های ثابت خود را در ترکیب جمعیتی خود، تعادل "بهینه" و اشکال عدم تعادل خاص خود دارد که اگر با قانون‌گذاری مناسب اصلاح نشود، می‌تواند به خودی خود فاجعه‌بار باشد، زیرا جدا از هر عنصر متلاشی‌کننده دیگری، آنها سرچشمه‌های حیات اقتصادی را خشک می‌کنند.» (PN, 285).

بنابراین، دفترها حاوی شواهد مهمی هستند که نشان می‌دهد برخلاف دفاع شدید گرامشی از دیالکتیک، اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی او را تا حدی نظریه‌ی تعادل شکل داده است. این ممکن است منعکس‌کننده‌ی اعتباری باشد که این نظریه در زمان حیاتش از آن برخوردار بود و همچنین خوانش گرامشی از اقتصاد بورژوازی،<sup>۳۷</sup> تعادل و دیالکتیک به‌سختی همزیستی دارند به گونه‌ای که به توضیح فقدان انتقاد پایدارتر از نظریه‌ی بوخارین کمک می‌کند.<sup>۳۸</sup>

---

<sup>۳۷</sup> در این زمینه شایان ذکر است دوستی گرامشی با اقتصاددان کمبریج نئوریکاردویی، پیرو سرافا، کسی که بسیاری از کتاب‌هایی را که در زندان خوانده بود از طریق او به دست آورد. نگاه کنید به آمارتیا سن، «سرافا، ویتگنشتاین و گرامشی»، مجله ادبیات اقتصادی، جلد. XL، دسامبر ۲۰۰۳، صص ۱۲۴۰-۵۵ و توماس، نقل از صص ۳۵۰-۵۵.

<sup>۳۸</sup> مارک مک‌نالی، استدلال می‌کند که نظریه‌ی تعادل عنصر مهمی در نظریه‌ی هژمونی گرامشی است، از نظر ما در تأثیر این ایده‌ها بر گرامشی بیش از حد مبالغه می‌کند و می‌گوید «تأکید او بر مفهوم اقتصادی تعادل سازش رقابتی- به ویژه در رابطه با «عملکرد متعادل‌کننده»ی یک گروه پیشرو در جامعه‌ی مدنی- ما را به این نتیجه می‌رساند که در دفترهای زندان، یک گرامشی ثانوی و واقع‌بینانه‌تر وجود دارد که تشخیص می‌دهد ایده‌آل هگلی یک آرمان‌شهر هماهنگ و عقلانی که او اغلب طرح می‌کرد دقیقاً همین بود». (مارک مک‌نالی، «سازمان موازنه و تعادل در هژمونی گرامشی»، تاریخ اندیشه‌ی سیاسی، جلد بیست‌ونهم، شماره ۴، زمستان ۲۰۰۸، صص ۶۸۹. مک‌نالی تأثیر نظریه‌ی تعادل را حتی در علاقه‌ی اولیه‌ی گرامشی به تیئوریسم می‌بیند. فنون مدیریت و مفهوم آنها از «بهینگی»؛ این از نظر ما تا حدودی مبالغه به نظر می‌رسد. (Ibid., p. 665) در حالی که در برخی از تأملات گرامشی تنش حل‌نشده‌ای بین دیالکتیک و نظریه‌ی تعادل وجود دارد، متوجه می‌شویم که تعهد او به مارکسیسم به‌مثابه فلسفه‌ی پراکسیس است که او را به امتیاز دیدگاه دیالکتیکی از واقعیت اجتماعی سوق می‌دهد.

برخلاف درک تیزبین گرامشی از تقابل بین مارکسیسم به‌مثابه فلسفه پراکسیس و تلقی جامعه‌شناسی به‌مثابه علم اثباتی، ناکامی او در پرداختن به هسته‌ی نظری کتاب بوخارین، نقد او را ضعیف می‌کند.<sup>۳۹</sup> در غیاب یک تحلیل کامل از پیش‌فرض‌های نظری بوخارین، مشاهدات منحصربه‌فرد غالباً جذاب گرامشی به اظهارنظرهایی درباره‌ی جنبه‌های نسبتاً تصادفی متن، مانند دیدگاه آن به هنر (PN, 471-72) تبدیل می‌شود، در حالی که نقد جبرگرایی فناورانه به مرکزیت آن در بوخارین نمی‌پردازد و در عوض به یک انحراف طنزآمیز در حروف‌نگاری و کتابخانه‌ها<sup>۴۰</sup> می‌پردازد (PN, 458-61). گرامشی در واقع از بوخارین به‌مثابه نمونه‌ای برای ارائه‌ی درک خود از مارکسیسم استفاده کرده، اما شاید ناخودآگاه برخی از محدودیت‌های این درک را نیز به ما نشان داده است.

#### مشخصات منبع:

Eugene Lancaric, *Gramsci's Critique of Bukharin's Historical Materialism*, New School for Social Research, 2014.

---

<sup>۳۹</sup> توماس ادعا می‌کند که نقد گرامشی «بی‌تردید درک محدود (و از لحاظ زمانی محدود) از جامعه‌شناسی را افشا می‌کند [و این که] نامتناسب بودن توصیف آن جای‌نگرانی ندارد. (نقل از منبع ص ۳۳۱). به نظر ما، اگرچه گرامشی ممکن است حملات رادیکال به «کارکردگرایی ساختاری» را که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در جامعه‌شناسی ظهور کرد، پیش‌بینی نکرده باشد، اما مرزبندی دقیق او از این رشته از مارکسیسم، جوهر آن را به گونه‌ای نشان می‌دهد که حتی آدورنو به‌طور کامل آن را ندیده است. این یکی از نقاط قوت نقد او را نشان می‌دهد. رجوع کنید به مارتین اوپنهایمر، مارتین موری و روندا لوین، جامعه‌شناسان رادیکال و جنبش، فیلادلفیا، انتشارات دانشگاه تمپل، ۱۹۹۱، و برای آدورنو، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی (در میان آخرین درس‌گفتارهایش)، ادموند جفکات، t، استانفورد، انتشارات دانشگاه استنفورد، ۱۹۹۹.